ناگفته‌هایی از رسول نجفیان در گفتگو با توسعه ایرانی

از زمزمه تصنیف‌های عارف تا فرار از جشن هنر شیراز

PDF Compressor Free Version

- **بعد از انقلاب اسلامی استاد اسکویی گفت عضو حزب توده بشو اما من علیرغم ارادتم به ایشان نپذیرفتم**
- **زنده یاد فرهاد می خواست شعر و آهنگم را بخواند ولی چون در کاباره ها ترانه می خواند و من نسبت به آنها موضعگیری سیاسی داشتم قبول نکردم. بعدها از روح فرهاد بارها عذرخواهی کردم**
- **فیلم «تو تو خانم قشنگم» را ساختم و در مدرسه عالی پارس نمایش دادم. بعد از نمایش ساواک بازداشتم کرد**
- **پرویز پرستویی تا سه روز قبل از انقلاب با من بود و یک اسلحه ژ - ۳ به او داده بودم**
- **مسعود کیمیایی که وارد منطقه قاسم آباد شد همانجا یک اسلحه کمری به مسعود خان هدیه دادم**

نیمانوربخش، روزنامه‌نگار

نخستین گفت و گوی صفحه « ناگفته ها» مهمان آشنایی داشت که تجربه نیم قرن فعالیت هنری را در کارنامه اش دارد. چه آنکه حوزه فعالیتش از بازیگری و نویسندگی و کارگردانی گرفته تا ترانه سرایی و آهنگسازی و خوانندگی را شامل می شود. البته شاهنامه خوانی و مدیحه سرایی هم از دیگر هنرهای اوست که وجه دیگری از جهان بینی و دانش وی را به مخاطب نشان می دهد اینبار اما با رسول نجفیان از در دیگری سخن گفتیم و نشنیده هایی شنیدیم که بخش هایی از آن بنا به خواسته خود ایشان و البته ملاحظات رسانه ای از انتشار باز ماند. این گفت و گو را از دست ندهید.

■ می دانم که شما پسر جسور و حتی شروری در مدرسه بودید که چرچیل صدایتان می کردند. البته برای مخاطبان این تصویر از رسول نجفیان بسیار دور از ذهن است. آیا داستان اخراج شما از مدرسه هم به دلیل شیطنت‌هایی از این قبیل بود؟

ببینید در آن دوران ۱۴،۱۵ سالگی اتفاقات مختلفی برایم رقم خورد. مثلا یک روز ناظم مدرسه ما آمد و گفت برای کاردستی همه شما باید یک گنجشک را بگیرید و به هر شکل بکشید و دل و روده آن را در بیاورید و بیاورید مدرسه. مثلا می خواست تا کسیدرمی را به ما یاد بدهد.

■ یعنی هر دانش آموز می بایست یک گنجشک را می کشت آن هم فقط برای یک کاردستی؟

بله این خیلی وحشتناک بود من گفتم که این کار را نمی کنم او هم گفت به تو صفر می دهم و از کلاس پرتت می کنم بیرون. بچه ها من را چرچیل صدا می کردند و گفتند چرچیل یک کاری بکن. بلند شدم هر کسی این کار دستی را انجام بده توی خرابه کنار مدرسه منتظرش می مانم تا به حسابش برسم. آقای ناظم هم که این را شنید عصبانی شد و من را با مشت ولگد بیرون برد به بالای پله ها که رسیدیم از فرصت استفاده کردم یک مشت محکم به صورتش زدم و این بنده خدا از روی پله ها کله معلق خورد و پایین افتاد. بچه ها هم دست می زدند و هورا می کشیدند.

■ یعنی دبیرتان را کتک زدید؟

بله مدیرمان هم آمد زیر گوش او هم زدم.

■ مدیر را هم زدید؟ پس یک چیزی بیشتر از یک شیطنت بود.

بله همه بچه ها ریختند و دست و سوت می زدند. دقیقا خاطرم هست. همان موقع از مدرسه اخراجم کردند. عصر آقای اسفندیاری سرایدار مدرسه که ۱۰ تا بچه داشت زنگ خانه ما را زد و گفت به پدرت بگو بیاید مدرسه. پدر با لبخند گفت چی شده؟ من داستان گنجشک را گفتم و پدرم با تعجب گفت یعنی به دانش آموزان گفتند که گنجشک خشک کنید؟ گفتم بله. پدر من هم اگر چه آدم کم سوادی بود اما شیک پوش بود. درست مثل مادرم و برای همین خیلی ها فکر می کردند ما مسیحی هستیم. فردا صبحش با هم به مدرسه رفتیم و معلم ها گفتند شما عذرخواهی کنید تا مدیر را راضی کنیم رسول اخراج نشود. اما پدرم در جواب گفت اجازه نمی دهم پسرم در مدرسه ای درس بخواند که به او حیوان کشی یاد بدهند.

■ چطور پدر شما نه تنها تنبیه تان نکرد بلکه از پسرش حمایت هم کرد؟

جلوی همه گفت از پسرم ممنون هم هستم که شما را زده است. مگر قاتل پرورش می دهید. گفتم که ایشان با همه کم سوادی اما بسیار روشن و پخته بودند. همان ناظم مدرسه برگشت گفت پسر شما آخرش یک حمال ولگرد و اعدامی می شود. بعد از آن آقای ملک محمدی مدیر مدرسه لج کرد و اخراجم کرد و به تمام ناحیه سپرد که این بچه شرور است و ثبت نامم نکنند. تنها جایی که می توانستم بروم مدرسه ملی بود که پدرم در آن زمان ۴۰۰ تومان قرض کرد که برای خانواده ما پول سنگینی بود و در مدرسه ملی ثبت نام کرد.

■ این تعریف از پدرتان برایم جالب ست. مردی که می دانم درونمایه مذهبی پررنگی دارد اما با ظواهر مدرنیته همراه می شود و با آنکه سواد چندانی ندارد اما کراوات می زند و برای مدرسه جایگاهی فراتر از محل تحصیل قایل است. پس حتما اندیشه های سیاسی خاصی دارد. آیا از این جهت به حکومت پهلوی دلبستگی داشت؟

پرسش بسیار ظریفی کردید، طبعا ایشان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشتند. اصلا بیشتر ایلات ایرانی یک عرق سیاسی خاصی داشتند. البته خانواده ما پیش از جنگ جهانی دوم وارد تهران شدند. اینها که به تهران می آیند پدرم در کارخانه آلمانی ها مشغول به کار می شود. پدر آلمانی وار من را به راحتی صحبت می کرد و حتی بیشتر رفت و آمدهای مان با خانواده های مسیحی و دوستان یهودی مان بود.

■ نگفتید پدر به لحاظ سیاسی چه دیدگاهی داشت؟

راستش پدر من رضاشاه را خیلی دوست داشت. ولی زمانی که سرباز رضاشاه بود آنها را فرستادند به کردستان برای جنگ با کردها. بعدها پدرم برای ما تعریف می کرد وقتی در کمال حیرت دیدم غیرنظامیان را می کشیم به کوردها پناه بردم و تا آن زمانی که رضاشاه بر کنار شد مهمان این عزیزان هم میهن بودم که از من همچون فرزندی پذیرایی کردند و بعدها با چه سختی مرا به همدان رساندند. اینطور نبوده که بگوییم خیلی تعصبی بر حمایت از رضاشاه داشته.

■ آیا به محمدرضا پهلوی هم دلبستگی سیاسی داشت؟

خیر فقط برخی کارهای رضا شاه را دوست داشت. به قول امروزی ها شاید بشود گفت یک فرد سکولار بود.

■ سکولار را می توان با دیدگاهی مذهبی اما قایل به عدم حکومت مذهبی هاهم تعریف کرد و اینکه در اندیشه شان مذهب در حکومت دخالت چندانی ندارد.

خب پس با این تعریف نمی توانم او را سکولار بنامم چون هر مکتب سیاسی را نمی توان مشخص بر اندام انسان ها دوخت. پدر به شدت انسان مومن و نمازخوانی بود. بعدها برایم تعریف می کردند که مثلا مادربزرگ من از یهودیانی که بخاطر حمله هیتلر از لهستان فرار کرده بودند و به ایران پناه آورده بودند به شدت حمایت می کرد و می گفت این وصله ها را نباید به لباس شان بزنند. چون قانون بود که یهودیان باید یک وصله به پیرهن شان می زدند تا شناخته می شدند و این اجبار خیلی توهین آمیز بود. حتی مادربزرگ من با طرفداران هیتلر که تعدادشان در ایران زیاد هم بود بشدت بگو مگو می کرد که چرا با اینها بدرفتاری می کنید. اما وقتی اسرائیل با توطئه های صهیونیسم شکل گرفت آنان خیلی ناراحت بودند بخصوص از اینکه چگونه بیرحمانه خانه های فلسطینیان را ویران می کردند و آواره و رها در بیابان ها. می خواهم بگویم در خانواده ما چنین دیدگاهی حاکم بود که اگر چه از یهودیان بعنوان پیروان حضرت موسی(ع) حمایت می کردند اما در برابر صهیونیسم گارد داشتند.. یا با اینکه به رضاشاه علاقه داشت اما از قتل میرزاده عشقی به شدت ناراحت بود.

■ پس با بخشی از اندیشه های این دو که در تضاد با هم بودند درکشمکش بود؟

بله بله، من اواخر دوران دبیرستان دوشنبه ها در کلاس های رایگان استاد مهرتاش در جامعه باربد شرکت می کردم و دستگاه ها و ردیف های موسیقی ایرانی را از ایشان یاد گرفتم. آقای شجریان هم از مشهد می آمد و ما به ایشان می گفتیم گره نخودی. چون کراواتش را گره بسیار کوچکی می زد. همانجا بود که یکسری ترانه های عارف قزوینی را می خواندم و استاد مهرتاش با تعجب می گفت تو این ها را از کجا می دانی؟ چون به آثار او در دوران حکومت پهلوی اجازه انتشار داده نمی شد.

■ والبته بسیاری از تصنیف های عارف قزوینی متاسفانه ضبط هم نمی شد و به صورت سینه به سینه بین مردم می چرخید.

مادربزرگ من در همدان با مادر و مادربزرگ ویگن دوست بودند و آنان نزدیک همان کلیسای شان پای رودخانه به سختی روزگار می گذراندند. آنطور که مادربزرگم یادمی کرد از مادر یا مادربزرگ کاروو ویگن نام یکی از آنها سلطنت خانم بود.

■ آیا علاقه تان به موسیقی تحت تاثیر موسیقیدان های مشروطه خواه هم بوده؟

البته همین طور ست. اینجا باید کمی به عقب تر برویم. پدر من وقتی بچه بود در همدان عارف قزوینی و میرزاده عشقی که از آزادی خواهان بنام بودند را دیده بود و به شکل شگفت انگیزی علاوه بر او حتی مادر و مادربزرگم شعرها و آهنگ های سیاسی این دو را در جمع های خانوادگی می خواندند. اتفاقا دقیقا یکی از دلایل عشق من به موسیقی این بود که در خانه ما موسیقی همیشه جریان داشت تا آنکه بعدها به کلاس استاد مهرتاش رفتم.

■ اصلا فکرش را نمی کردم شما شاگرد استاد مهرتاش بوده باشید. آیا استاد شجریان با شما هم دوره بودند؟

بله بله، من اواخر دوران دبیرستان دوشنبه ها در کلاس های رایگان استاد مهرتاش در جامعه باربد شرکت می کردم و دستگاه ها و ردیف های موسیقی ایرانی را از ایشان یاد گرفتم. آقای شجریان هم از مشهد می آمد و ما به ایشان می گفتیم گره نخودی. چون کراواتش را گره بسیار کوچکی می زد. همانجا بود که یکسری ترانه های عارف قزوینی را می خواندم و استاد مهرتاش با تعجب می گفت تو این ها را از کجا می دانی؟ چون به آثار او در دوران حکومت پهلوی اجازه انتشار داده نمی شد.

■ والبته بسیاری از تصنیف های عارف قزوینی متاسفانه ضبط هم نمی شد و به صورت سینه به سینه بین مردم می چرخید.

احسنت. البته بگویم که هم در جامعه باربد موسیقی کار می کردم و هم با دوستی به نام شهرام فسازاده که یهودی بود همکاری داشتم. شهرام یک ویلونیست نابغه بود که برای ارکستر هایده و گلپا سازمی زد. من سنتور می زدم و به من پیشنهاد داد که بیا با هم در کاباره ساز بزنیم پول خوبی می دهند اما نرفتم و قهر کردیم. اینکه می فرمایید تحت تاثیر شعر و موسیقی سیاسی بودیم درست است. چون همیشه پدر برای مان این قطعات را می خواند.

■ می خواهم بدانم با این پیش زمینه های سیاسی و انتقادی آیا در آن سال ها جذب گروه های چپ و وابسته به حزب توده هم شدید؟

راستش خیر. اما در ۱۸ سالگی با گروه اسکویی ها آشنا شدم.

■ متوجه منظورتان نشدم!

گروه اسکویی ها موسسان هنرکده آموزشی تیاتر آناهیتا در تهران را عرض کردم.

■ فکر کردم از یک گروه ناشناخته سیاسی نام بردید.

میهن اسکویی و مصطفی اسکویی اساتید عزیز من بودند که به مسکو رفته بودند و از شاگردان مکتب استانیسلاوسکی بودند. اینها بعدها به کمونیست بودن متهم شدند. من هم مدت ها شاگرد مکتب شان بودم اما جذب حزب توده نشدم فقط در هنر یک مقدار روشم فرق کرد و اصطلاحا سیاسی شدم. البته پیرو پرسش شما این را هم بگویم بعد از انقلاب اسلامی استاد اسکویی گفت عضو حزب توده بشو امامن علیرغم ارادتی که به ایشان داشتم نپذیرفتم که خیلی از من رنجیدند. بزرگان بسیاری دانش آموخته مکتب ایشان بودند از جمله عزت‌الله انتظامی و محمدعلی کشاورز و مهدی فتحی و پرویز بهرام و شمسی فضل الهی.

■ در بین مصاحبه از آقای فسازاده نام بردید که در کاباره ها نوازندگی می کرد. چرا با وجود اینکه وضع مالی خوبی هم نداشتید این پیشنهاد را نپذیرفتید؟

در واقع در فقر و فلاکت دست و پا می زدیم. اما به شدت در مورد کاباره ها موضع گیری داشتم و معتقد بودم یک مشت لمپن در کاباره ها می خوانند. هرچند بعدها چندان با این تفکر همسو نبودم.

■ درباره همه خوانندگان بنام آن زمان این موضع را داشتید؟

بله. حتی یک شعر و آهنگی ساخته بودم به نام «تو تو خانم قشنگم» که سیاسی بود و بخاطرش ساواک من را گرفت. زنده یاد فرهاد می خواست آن را بخواند ولی چون در کاباره ها ترانه می خواند این قطعه را به او هم ندادم.

مرحوم کاوسی گفت خانم فرح شنیده شما دانشجوی فعال سیاسی هستید می خواهد جایزه هفیلمت را شخصا در افتتاحیه جشن هنر شیراز به شما بدهد. گفتم این جایزه را نمی خواهم فقط بگذارید برگردم تهران

هرچند امروز و تا همیشه فرهاد را بسیار دوست می دارم ولی خب پیش از انقلاب طور دیگری فکر می کردم. از روح فرهاد بارها عذرخواهی کردم.

■ زنده یاد فرهاد مستقیم به شما پیشنهاد داد یا از طریق فرد دیگری؟

در کاخ مرکزی جوانان آن موقع از طریق یک دوست درخواست داد. یک نشست بیشتر با هم نداشتیم. آن زمان فرهاد به کاخ جوانان می رفت و مسوولان آنجا وقتی فهمیدند ساواک من را گرفته راهم نمی دادند. آقای ابی و خیلی های دیگر آنجا برنامه اجرا می کردند. ولی من موضع گیری شدید سیاسی با آنها داشتم.

■ اگر اشتباه نکنم «تو تو خانم قشنگم» را بعد از اعدام خسرو گلسرخی و تحت تاثیر مرگ او ساختید. برای همین باز هم بر می گردیم به اینجا که شما با اندیشه چپ ها نزدیک تر بودید تا مذهبیون.

خب شاه به ناروا گلسرخی را اعدام کرد و مذهبی و غیرمذهبی به شدت از این کار رنجیدند. «تو تو خانم قشنگم» را که ساختم آنقدر خوب در جنوب شهر تهران پخش شد که تشویق شدم فیلمی درباره ش بسازم.

■ نسخه ای از این فیلم پیدا نکردم. مضمونش چه بود که ساواک بازداشت تان کرد؟

این فیلم را به نیما یوشیج تقدیم کرده بودم که شعری داشت: «قوقولی قو خروس می خواند/ از درون نهفت خلوت ده...» که در آن از خروس بعنوان سمبل مبارزه و بیداری می گفت. آن زمان در مدرسه عالی پارس نمایش دادم، سینما آزاد تولیدش کرد. ساواک آمد گفت چرا نمایش دادید و بعد از نمایش شلوغ شد و بازداشت شدم. در جنوب شهر هم بچه ها روی نوار کاست ضبط کرده بودند و در آن صدای من بود که با پیانو می خواندم. این ترانه را در کاخ جوانان مهر واقع در میدان فلاح منطقه یافت آباد با پیانو آنجا زدم و خواندم که نوارش دست به دست میان مردم می گشت که در نهایت به همین دلیل دستگیر شدم. فیلم خیلی عجیبی بود و به جنایت ها و اعدام های دسته جمعی اشاره کرده بودم.

■ چطور شد که آزادتان کردند؟

رئیس دانشکده ما دکتر اکرامی (روحش شاد) یکی از پایه گذاران فوتبال در ایران بودند. ایشان به ساواک اعتراض کرد که حق نداشتید دانشجوی من را بگیرید و اگر جرات دارید من را بازداشت کنید.

همین شد که من را آزاد کردند. ساواکی ها می گفتند سربازی که رفتی پدرت را در میاوریم. خوشبختانه در دوران سربازی افسر وظیفه نیرو هوایی بودم که خورد به انقلاب و بقیه اتفاقات.

■ آیا در دوران سربازی به جمع انقلابیون پیوسته بودید؟

ما جزو لیسانس وظیفه هایی بودیم که ۱۹ بهمن رفتیم اسلحه خانه پادگان دوشان تپه در خیابان دماوند ایستگاه فرودگاه را گرفتیم و اسلحه ها را برداشتیم. راستش ما شور بالایی داشتیم و حتی منتظر بودیم کشته شویم و با واکسی که به صورت زده بودیم مراقب بودیم ضد اطلاعات ما را نشناسد.

■ پس انقلاب برای تان هدف والایی بود که می خواستید در این راه کشته شوید.

بله ولی راستش فکر نمی کردیم که قطعا پیروز شویم. از ۱۹ بهمن تا ۲۲ بهمن در خیابان دماوند ایستگاه قاسم آباد مستقر بودیم و مسلحانه می جنگیدیم. لباس نظامی من پر از خون بود.

خاطرم ست در ایستگاه فرودگاه نشسته بودیم .در سنگر بودیم که علی امینی از بچه های حزب توده با مسعود کیمیایی وارد منطقه قاسم آباد شدند و من آنجا یک اسلحه کمری زیبا به مسعود خان هدیه دادم. آن روزها در کنار من دوست عزیزم پرویز پرستویی هم بود.

■ آن زمان پرویز پرستویی را می شناختید؟

بله پرویز تا ۳ روز قبل از انقلاب با من بود. از بچه های تیاتر بیسیم نجف آباد بود که از همان زمان دوستی عمیقی داشتیم.

■ یعنی پرویز پرستویی برای انقلاب می جنگید و همسنگر بودید؟

بله خودم به او اسلحه ژ-۳ دادم. ناگفته نماند مسعود کیمیایی بعدها من را به خانه اش در سه راه توانیر دعوت کرد که زنده یاد گیتی پاشایی همسر ایشان هم حضور داشتند. آن شب خانم گیتی به من گفت که می دانم شما شعر و آهنگ «تو تو خانم قشنگم» را به کسی ندادید که بخواند پس خواهش می کنم به من اجازه بدهید این قطعه را بخوانم. من هم گفتم چشم.

■ یعنی زنده یاد گیتی امیدوار بود که بعد از انقلاب خانم ها بتوانند روی صحنه بخوانند؟

خب بله آن زمان فضا بسیار متفاوت و پیچیده بود. ماحتی در استودیو تمرین می کردیم و شاید صدای ضبط شده ایشان هم موجود باشد. درست دو سه روز بعد از این اتفاقات بود که خوانندگی برای زنان ممنوع شد. روحش شاد یکی از خانم های فهمیده و باسواد بود.

■ البته شما پیشتر فیلمی ساخته بودید که جایزه آسیایی هم گرفته بود. آنجا هم ساواک دخالت داشت؟

فیلمی ۳۵ دقیقه ای ساخته بودم به نام «پاپولی جان» که خیلی سروصدا کرد و در جشنواره آسیایی A.b.u در شیراز جایزه طلایی ویژه فریدون رهنما را از آن خود کرد و در آسیا اول شد. دبیر جشنواره هم مرحوم هوشنگ کاوسی بود. یکی از داوران هم ایرانی بود استاد پرویز کیمیاوی منظورم است. آنجا هم ۱۰ دقیقه از فیلمم را عوامل ساواک سانسور کردند.

■ آیا هیچگاه بخاطر اختلافات سیاسی با حکومت وقت ممنوع الفعالیت هم شدید؟

خیر هیچ وقت. فقط با سانسور دخالت می کردند.

■ خب چطور راضی می شدید از کسانی که اینقدر در حوزه سیاسی با آنها زاویه داشتید جایزه دریافت کنید؟ نگران واکنش همفکران نبودید؟

اتفاقا در این جشنواره آسیایی مرحوم کاوسی آمد و گفت خانم فرح شنیده شما دانشجوی فعال سیاسی هستید می خواهد جایزه را شخصا در افتتاحیه جشن هنر شیراز به شما بدهد. آن زمان هم اکثر دانشجویان یا مذهبی مخالف شاه و یا چپی بودند. من تا این را شنیدم شوکه شدم. گفتم این جایزه را نمی خواهم فقط بگذارید برگردم تهران. ناصر غلامرضایی هم جایزه ای گرفته بود و گفت رسول بیا فرار کنیم که اگر از دست خانواده شاه جایزه بگیریم دیگر نمی توانیم توی دانشگاه سرمان را بالا بگیریم و بدبخت می شویم. ما را به هتل کوروش شیراز بردند. خواستیم از هتل فرار کنیم که ساواکی ها جلوی مان را گرفتند و گفتند تا پایان جشن در قرنطینه هستید. روز بعد بهانه آوردم که لباس مناسب ندارم و نمی روم از دست فرح جایزه بگیرم. مرا بردند بهترین لباس ها را برای من خریدند و بالاخره آوردند در قصر عفیف آباد وایستادند مان. یکی دوبار هم اقدام به فرار کردیم که نشد. به من پیشنهاد بورسیه تحصیل در مدرسه عالی سینمایی چینه چیتای ایتالیا شد که آن روزها زورلینی و فلینی و آنتونیونی و بسیاری از بزرگان سینمای ایتالیا تدریس می کردند. من این بورس را رد کردم و ترجیح دادم با دوریال و ده شاهی رشته روانشناسی را در کشور خودم ادامه دهم. در حال حاضر جایزه طلایی من با فیلمم به موزه سینمای ایران در باغ فردوس اهدا شده است.

■ اگر یک درخواست از رئیس جمهور داشته باشید چه چیزی عنوان می کنید؟

درخواست من از رییس جمهور اینست که بودجه ای تحت نظارت خودشان به ما بدهند تا کار نمایشی شاهنامه را انجام بدهم. بسیار متاسف می شوم وقتی می بینم که برای هنر غربی ها هورا می کشیم اما برای ساخت آثاری از ادبیات کشورمان تره هم خرد نمی کنیم. کشور ما دارای فرهنگ بزرگ و غنی است و ملتی که فرهنگش را کنار بگذارد از درون تهی می شود. آرزو می کنم که آقای رییس جمهور یک جایی بالاخره ما را به این آرزو برسانند. اگر چه انتقاداتی هم به آقای روحانی داریم منتها معتقدم با همه کاستی ها باید از ایشان دفاع کنیم. من در مصاحبه پیش از انتخابات دور دوم ریاست جمهوری بدون فرصت طلبی اعلام کردم که به ایشان رای می دهم و رای هم دادم و آرزو کردم چوب که چه عرض کنم اگر آهن هم لای چرخ های ایشان گذاشتند ناامید نشوند و چرخ شان به کام ملت ایران بچرخد. آمین یارب العالمین.

اگر چه انتقاداتی هم به آقای روحانی داریم منتها معتقدم با همه کاستی ها باید از ایشان دفاع کنیم و آرزو دارم چوب که چه عرض کنم اگر آهن هم لای چرخ های ایشان گذاشتند ناامید نشوند



عکس: علیرضا رمضانی / توسعه ایرانی